

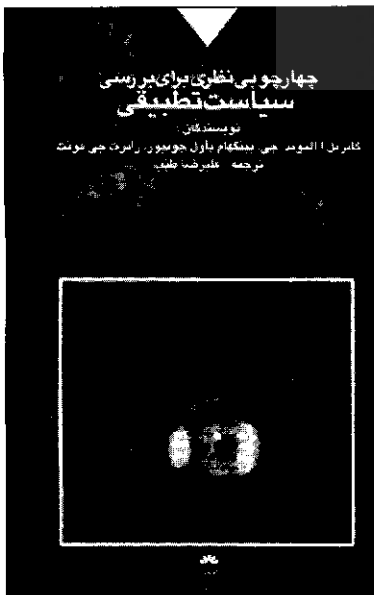
عملکرد یک حکومت یا نهادی از آن حکومت در عالم واقع مبتنی بر فهم این مسئله است که حکومت‌های مشابه یا نهادهای مشابه وابسته به آنها در شرایط دیگر چگونه عمل می‌کنند. «طی این عمل ضمن توصیف بهتر پدیده‌ها می‌توان تحلیل کرد و راه حلی برای کمبودها ارائه داد. چنان که از جمله بارزترین حوزه‌هایی که مورد توجه پژوهشگران مطالعات تطبیقی به ویژه در قرون متأخر، بوده، بحث توسعه کشورهای جهان سوم به تعبیری و عقب‌مانده به تعبیری دیگر است.

آنها با محور قرار دادن نظام‌های سیاسی همواره کوشیده‌اند تا چگونگی کارکرد درست آن‌ها را مورد تبیین قرار دهند و جالب آنجاست که غالباً این کارکرد درست را در نظام‌های غربی یافته‌اند و کوشیده‌اند تا دستورالعمل یا قانونی را به دست دهند که سایر نظام‌های سیاسی نیز بتوانند راه توسعه را بیمایند. کوشش‌ها در این راستا با رویکردهای متفاوتی انجام شده است. این روش‌ها را می‌توان به رویکردهای سنتی - علوم رفتاری و مافوق رفتاری تقسیم کرد. به هر کدام از این روش‌ها نقدهایی وارد است که فرصت طرح آن نیست.

آیا برای شناخت می‌توان ابزاری سودمندتر و در عین حال کهن‌تر از مقایسه یافت؟ مسیری که این روش برای درک شناخت و معرفت از آغاز تاکنون سپری کرده است مسیری بس طولانی و پر از دگرگونی و تحول است. اما جالب است که امروزه نیز توانسته است سودمندی خود را در بسیاری از عرصه‌های علوم نوین اثبات کند. در دوره‌ی ما، در عصری که در آن تفاوت و تمایز، مفاهیمی کلیدی و تأثیرگذار است و تعدد و تکثر در انواع سیستم‌های سیاسی - اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گاه ذهن را به هرج و مرج می‌کشاند، در عصری که گذار از یک پارادایم (مدرن) به پارادایمی دیگر (پست مدرن) پیش‌بینی می‌شود - در حالی که هنوز جوامعی راه طاق‌فرسای گذار از (سنت به مدرنیته) را می‌پیمایند، نیاز به نوعی طبقه‌بندی برای پدیده‌های اجتماعی به جهت سامان‌بندی ذهن، بیش از هر دوره‌ای احساس می‌شود. در این حال و هوا یافتن همسانی‌ها و تفاوت‌ها در ضمن جذابیت می‌تواند بس آموزنده باشد. پژوهش تطبیقی به قول چارلز راگین «عنايتش به تشابه‌ها و تفاوت‌هایی است که در واحدهای بزرگ اجتماعی وجود دارد.»^۱ و به گونه‌ای تخصصی‌تر «هرگونه قضایای درباری

سیاست تطبیقی و جریان‌های فراملی

○ گیتی پورزکی
کارشناس ارشد علوم سیاسی



○ چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی
○ گابریل ا. آلموند، جی بینگهام پاول جونیور، رابرت جی. مونت
○ علیرضا طیب
○ مرکز آموزش مدیریت دولتی
○ ۱۳۸۱، ۳۰۰۰ نسخه، ۲۹۸ صفحه

سه الگوی متأخر را نیز می‌توان در سیاست تطبیقی باز شناخت که عبارت‌اند از «نوسازی خطی»، «تجددگرایی» و «توسعه».

در قالب این الگوها نظریه‌های متفاوتی توسط دانشمندان گوناگون مطرح شده است. آخرین آنها که تحت عنوان توسعه سیاسی شناخته شده به تدریج تحت عنوان نظریه کارکردگرایی ساختاری نام گرفت که می‌کوشد فاقد نقص‌ها و کاستی‌های نظریات پیش از خود باشد. آلموند و همکارانش در راستای همین الگو و با برگرفتن و پرداختن نظریه کارکردگرایی ساختاری مدعی هستند که پژوهش‌های آنها بر مبنای نیازهای کارکردی جوامع انسانی استوار شده و فارغ از محدودنگری‌های ارزشی مبتنی بر غرب است. کتاب حاضر نیز که بخشی از کتاب حجیم‌تری تحت عنوان سیاست تطبیقی امروز: یک دیدگاه جهانی است مبتنی بر همین روش و در همین راستا می‌باشد تا با اتخاذ سه سطح نظام فرایند و سیاستگذاری به تبیین انواع مختلف نظام‌های سیاسی بپردازد.

محتوای کتاب:

کتاب با انتخاب رهیافت ساختاری - کارکردی در دو بخش و جمعا نه فصل کوشیده است تا معیارها و متغیرهای مناسب را برای مطالعات تطبیقی فراهم آورد.

در این راستا ابتدا و در فصل نخست نویسندگان، تعریف خود را از نظام، ساختار، کار ویژه، فرایند و سیاستگذاری ارائه می‌کنند. آنها نظام سیاسی را مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی می‌دانند که با صورت‌بندی و اجرای اهداف جمعی برای یک جامعه یا گروه‌های داخلی آن سرو کار دارند. این نهادها، سازمان‌ها یا ساختارها هر یک پیگیر فعالیت‌های خاصی هستند. به عبارت دیگر هر ساختار وظیفه اجرای کار ویژه‌ای را دارد که به واسطه آنها سازمان سیاسی قادر خواهد شد که خط مشی‌های خود را تدوین و اجرا کند. این فرایندها، عملکردها و کار ویژه‌ها هستند که به ساختارها معنا می‌بخشند. لذا اگر بخواهیم فقط به ساختارها تکیه کنیم و آنها را تنها محور تبیین

خویش قرار دهیم دچار نوعی طبقه‌بندی گمراه‌کننده خواهیم شد زیرا امکان دارد که ساختارهای

مشابه پیامدهای نامتشابهی داشته باشند.

می‌توان به وفور کشورهای را یافت

که دارای پارلمان، احزاب و قوانین

اساسی نسبتاً مشابهی هستند اما

کار ویژه‌ها و عملکردهای

ساختارهای فوق است که باعث

می‌شود آن کشور را جزء

نظام‌های دموکراتیک یا

اقتنارطلب بدانیم.

فصل دوم اثر حاضر

موضوعات و مسائل اصلی

سیاست در جهان امروز را

مطرح می‌کند در طی آن برخی

از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که به

موضوعات سیاسی شکل

می‌دهند، بررسی می‌شود. به تعبیری

دیگر تأثیر محیط نظام سیاسی بر

ویژگی‌ها و متغیرهای نظام سیاسی مطرح

می‌شود. از جمله متغیرهایی که در این راستا برای طبقه‌بندی کشورها می‌توان از آنها استفاده کرد. قدیمی

یا جدید بودن و بزرگ یا کوچک بودن آنهاست. نه بر مبنای قدیمی یا جدیدالاستقلال بودن و نه براساس وسعت کشوری نمی‌توان نوع نظام سیاسی آن را تعیین کرد. همچنان که هم لوکزامبورگ و هم ایالات متحده دارای نظام دموکراسی هستند ولی به هر حال موقعیت جغرافیایی، مرزها و وسعت هر کشور بر نوع نیروهای دفاعی و همچنین نوع سیستم سیاسی، فرهنگ و اقتصاد بی‌تأثیر نیست. چنان که دولت‌هایی که در قلب اروپا قرار داشتند مجبور بودند نیروی زمینی داشته باشند و بر مردم خویش مسلط باشند. برعکس انگلیس و آمریکا به لحاظ محصور بودن در دریا می‌توانستند آزادانه‌تر برخورد کنند. به همین ترتیب کشورهای ثروتمند با دسترسی بیشتر به منابع طبیعی، سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی، نرخ رشد اقتصادی و آهنگ دگرگونی اجتماعی از کشورهای فقیرتر متمایز می‌باشند. آمارها که وسیله بسیار مناسبی در این گونه مطالعات هستند نشان می‌دهند که صنعتی شدن با ثروتمند شدن رابطه مستقیمی دارد. همچنین معمولاً صنعتی شدن با تغذیه‌ی بهتر، مراقبت‌های بهداشتی، تحصیلات بالاتر و بهره‌مندی از رسانه‌های ارتباطی همراه است. این در حالی است که کشورهای غیرصنعتی همواره با موضوعات مرتبط با توسعه‌ی اقتصادی دست به گریبان بوده‌اند.

نابرابری اقتصادی نیز معیاری دیگر برای مقایسه می‌تواند باشد. هر چند در درون کشورهای صنعتی و توسعه یافته نیز نابرابری اقتصادی وجود دارد اما معمولاً و با استناد به آمارها و جدول‌هایی که از بانک جهانی در کتاب آمده است، از مرحله‌ای از رشد اقتصادی به بعد معمولاً بین توسعه اقتصادی و برابری درآمد‌ها همبستگی مثبتی وجود دارد.

«کشورهای ثروتمند مانند ایالات متحده ژاپن و کشورهای اروپایی معمولاً دارای توزیع درآمد برابرتری از کشورهای فقیری همچون برزیل و مکزیک هستند.» (ص ۲۶) همین نابرابری‌ها می‌تواند تبیینی برای بی‌ثباتی سیاسی حاکم بر بسیاری از کشورهای در حال توسعه باشد. اما تفاوت میان ملت‌ها تنها از جهات لایه‌های افقی یعنی به واسطه‌ی تفاوت درآمد‌ها، ثروت و فرصت اقتصادی نیست بلکه تقسیمات و تنوعات فرهنگی و مذهبی نیز آنها را از هم متفاوت می‌سازد.

برخی از کشورها همچون تانزانیا، هند، شوروی سابق و آفریقای جنوبی دارای تنوعات بسیار گوناگونی هستند.

در حالی که برخی دیگر از کشورها از ترکیب جمعیتی بسیط‌تری برخوردارند.

از دیگر مسائلی که در محیط نظام‌های سیاسی وجود دارد و آنها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد وابستگی متقابل در دنیایی به هم وابسته است. از آنجا که امروزه آنچه یک کشور انجام می‌دهد بر دیگر کشورهای موجود در آن نظام تأثیر می‌گذارد، هر کشوری باید با توجه به سایر کشورها اهداف و استراتژی‌های خود را پایه‌ریزی کند. کشورها چه از لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و گویی راه گریزی هم وجود ندارد. «اروپایی‌ها پس از آنکه سوار بر اتومبیل‌های آلمانی یا ایتالیایی به خانه می‌آیند

می‌توان به وفور کشورهای را یافت

که دارای پارلمان،

احزاب و قوانین اساسی

نسبتاً مشابهی هستند

اما کار ویژه‌ها و عملکردهای

ساختارهای فوق است

که باعث می‌شود

آن کشور را جزو نظام‌های

دموکراتیک

یا اقتدار طلب بدانیم

در برابر تلویزیون‌های ساخت ژاپن به تماشای فیلم‌های آمریکایی می‌نشینند و ممکن است یک آمریکایی در حالی که لباس‌های مدل ایتالیایی به تن کرده باشد سوار بر اتومبیل ژاپنی خود راهی تماشای بازی بیس‌بال گردد.»^۲ (ص ۴۴)

بدین ترتیب مرزها توسط پول، کالاهای ساخته شده، خدمات و انسان‌ها دچار شکاف شده است. یک پول قوی می‌تواند واردات را ارزان کند و بدین صورت فرهنگ مصرفی را رواج دهد و به همین صورت قیمت صادرات را بالا برده و حوزه تولید را دچار مشکل کند. همه چیز به هم وابسته است.

به هر حال در چنین جهان به هم وابسته‌ای، کشورهای فقیر دچار مشکلات بیشتری هستند. کشورهای فقیر، آفریقا، جنوب آسیا و آمریکای لاتین به واسطه‌ی عقب‌ماندگی‌هایی که در تکنولوژی دارند و نیز نیروی کار غیرمخصص خود، هرگز نمی‌توانند در زمینه‌ی اقتصادی با کشورهای پیشرفته رقابت کنند. اما اینها تنها عوارض یک جهان به هم وابسته نیست. در چنین دنیایی سیاستمداران نمی‌توانند خواسته‌های انتخاب‌کنندگانشان و یا حتی خواسته‌های خودشان را اگر در خلاف جهت نیروهای بین‌المللی باشد، عملی سازند.

با دقت در این تبعات می‌توان متوجه شد که چرا مطالعه‌ی محیط نظام‌های سیاسی برای مطالعات سیاست تطبیقی اهمیت دارد. چرا وقتی که کشورها کاملاً از یکدیگر جدا و منفک نیستند باید به هر دو دسته رویدادهای داخلی و خارجی عنایت داشت. «جنگ افزارهای نوین، وابستگی متقابل اقتصاد جهانی، بین‌المللی بودن مشکل آلودگی و حفظ محیط زیست و بین‌المللی شدن رسانه‌های ارتباطی همگی برای استقلال عمل و ماندگاری دولت‌های ملی، دست کم در زمینه کار ویژه‌های تاریخی آنها مشکلاتی به وجود می‌آورد.» (ص ۵۱) و امید آن می‌رود که نظامی متناسب‌تر برای چالش‌های موجود تشکیل شود، نظامی که به تعبیر نویسندگان کتاب سازمان ملل در آن نقش چشمگیرتری بازی خواهد کرد.

بخش دوم کتاب با عنوان نظام، فرآیند و سیاستگذاری با تعریف جامعه‌پذیری به عنوان شیوه‌ی آشنا شدن کودکان با ارزش‌ها و ایستارهای جامعه خویش آغاز می‌شود. جامعه‌پذیری سیاسی بخشی از همین فرآیند است که ایستارهای سیاسی فرد را شکل می‌دهد که ممکن است یا به صورت مستقیم (آموزش درس تعلیمات مدنی) باشد و یا غیرمستقیم (تجربیات سیاسی ما). به هر حال جامعه‌پذیری موجب انتقال و دگرگونی فرهنگ سیاسی یک ملت می‌شود و اندیشه‌ها و باورهای سیاسی یک نسل را به نسل بعدی منتقل می‌کند. در این راستا عاملان جامعه‌پذیری عبارت‌اند از خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی، گروه همسالان، رسانه‌های جمعی، گروه‌های نفوذ، احزاب سیاسی و تماس مستقیم با ساختارهای حکومت. چگونگی عملکرد این عوامل در فرآیند جامعه‌پذیری به

خوبی در کتاب شرح داده شده است.

اما این فرهنگ سیاسی چیست که به واسطه‌ی جامعه‌پذیری سعی در حفظ و انتقال و گاه دگرگونی آن داریم.

بخش دیگری از کتاب این موضوع را در سه سطح تمایلات سیستمی، فرآیندی و سیاستگذاری مورد بررسی قرار می‌دهد. فرهنگ سیاسی «توزیع خاصی از ایستارها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است که می‌توان جنبه‌های گوناگون آن را در ملت‌های مختلف با هم مقایسه کرد و از این راه تمایلات آنها را برای رفتارهای حال و آینده دریافت.» (ص ۷۱)

در سطح تمایلات سیستمی سطح و مبنای مشروعیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. مشروعیت می‌تواند بر پایه‌ی سنت، ایدئولوژی، مشارکت شهروندان یا سیاست‌های مشخص استوار باشد. این مبنای مشروعیت معیارهایی برای مبادله میان شهروندان و اولیای امور هستند. در تمایلات فرآیندی مسائلی همچون عوامل مؤثر بر مشارکت، طرح تقاضا و اطاعت از قوانین مورد بررسی قرار می‌گیرد. در اغلب سیستم‌های سیاسی عده‌ای از افراد مشارکت جویانه در مسائل شرکت می‌کنند. و عده‌ای پیرو هستند در حالی که بخشی از جامعه که اغلب بی‌سواخان، دهقانان و پیرزنان می‌باشند توجهی به سیاست ندارند و به آنها کوچک اندیش می‌گویند. نسبت این افراد را می‌توان در جوامع متفاوت با هم مقایسه کرد. مثلاً در جوامع دموکراتیزه صنعتی نسبت مشارکت‌جویان نسبتاً بالا است در حالی که در جوامع اقتدارگرای صنعتی (شوروی)، اقتدارگرای در حال گذار (اندونزی، مصر) و دموکراسی صنعتی نشده (هند) بسیار قلیل است. نمودار چگونگی توزیع آنها از موارد جالب در کتاب حاضر است.

و سرانجام در سطح سیاستگذاری موضوعات مهم برای شهروندان آن

کشور شناسایی می‌شود. شهروندان کشورهای مختلف برای نتایج سیاست‌های مختلف اهمیت متفاوتی قائل‌اند. این تفاوت‌ها می‌تواند زمینه‌ای برای بررسی مطالعات تطبیقی باشد.

اما از منظر دیگری هم می‌توان فرهنگ سیاسی را مورد مقایسه قرار داد. برخی از فرهنگ‌های سیاسی وفاق‌گرا و برخی منازعه‌گرا هستند. در فرهنگ‌های سیاسی وفاق‌گرا، شهروندان معمولاً در مورد شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری سیاسی و اینکه مسائل اصلی جامعه چیست و چگونه باید آنها را حل کرد هم‌نظراند؛ اما در فرهنگ‌های سیاسی منازعه‌گرا، شهروندان از لحاظ باور به مشروعیت نظام و راه‌حل‌های مشکلات اصلی به شدت چندپاره هستند. و بالاخره اگر کشوری از لحاظ ارزش‌ها، نگرش‌ها و ایستارهای سیاسی دچار شکاف‌های عمیق باشد به هر یک از گروه‌هایی که حول محوری واحد می‌گردند خرده فرهنگ‌های سیاسی می‌گویند. «آنها بر سر موضوعات ریشه‌ای همچون مرزهای کشورهای سرشت رژیم یا ایدئولوژی درست دیدگاه‌های بسیار متفاوتی دارند.» (ص ۷۸)

در امپراتوری‌ها یا دیکتاتورهای اقتدارگرا، تشیوئیک نورچشمی‌ها و مجازات خائنین و مخالفین از جمله راهکارهای کنترل کارگزاران است، در عوض در نظام‌های دموکراتیک برای کنترل عملکرد مقام‌های حکومتی از ابزار انتخابات استفاده می‌شود

در انتهای این بخش مولفان مسئله دگرگونی فرهنگ‌ها را مطرح کرده‌اند. پدیده‌هایی همچون صنعتی شدن، نوسازی و ظهور رسانه‌های ارتباطی نوین باعث بروز دگرگونی در فرهنگ‌ها خواهد شد. همچنین کار در کارخانه، بهره‌مندی از رسانه‌های جمعی و تحصیل می‌تواند با ایجاد تجربیات جدید، فرهنگ سیاسی را تغییر دهد. بنابراین فرهنگ سیاسی پدیده‌ای ایستا نیست و پیوسته به واسطه‌ی تجربیات جدید و تغییر تدریجی نسل‌ها در حال دگرگونی است. لذا شناخت ما نیز از فرهنگ سیاسی باید شناختی پویا باشد.

در فصل چهارم از کتاب، مبحث گزینش کارگزاران سیاسی و ساختارهای سیاسی مطرح می‌شود.

برای انجام فعالیت‌های سیاسی وجود راه‌هایی سازمان یافته الزامی است به این راه‌های سازمان یافته ساختارهای سیاسی می‌گویند. بارزترین این راه‌ها، انتخابات است. اما سطح مشارکت و میزان رقابت در کشورهای مختلف متفاوت است. در این قسمت کشورهای اتحاد شوروی، آلمان، انگلیس، آمریکا، نیجریه و آفریقای جنوبی مابین سال‌های ۸۰ - ۱۹۷۰ طی نموداری مورد مقایسه قرار گرفته‌اند و نتایج این مقایسه مورد تحلیل قرار گرفته است. به طور کلی شهروندان از دو راه در فرآیند سیاسی مشارکت می‌جویند. ۱- فعالیت‌های مشارکت‌جویانه که طی آن شهروندان معمولی می‌کوشند تا بر روند سیاستگذاری اعمال نفوذ کنند. در این راستا در تصریح منافع، تألیف منافع و سیاستگذاری مشخصاً اقدام می‌کنند. ۲- فعالیت‌های پیرو منشانه که شهروند در جریان اجرای سیاست‌ها با آنها تماس پیدا می‌کند. در این مورد می‌توان به ارائه منافع (پرداخت مالیات و انجام خدمت وظیفه)، دریافت منافع، رفتار قانونمند و ارائه و دریافت نمادها اشاره کرد. اما میزان مشارکت هم همواره یکی از مباحث مناقشه برانگیز بوده است. طی دهه‌های ۶۰ - ۱۹۵۰ باور گسترده‌ای به دموکراسی مشارکتی وجود داشت. در این نوع از دموکراسی تصمیم‌گیری تا سطح جوامع محلی و گروه‌های کوچک تنزل می‌یابد تا مردم خود اختیار امور را به دست گیرند. اما آیا به راستی دموکراسی مستقیم در شرایط امروزی امکان‌پذیر است. رابرت دال معتقد است که خیر. بهترین راه حل واگذاری قدرت به نمایندگان منتخب اکثریت و متخصصان و حرفه‌ای‌ها می‌باشد. در عوض می‌بایست «در برخی زمینه‌ها، خواه از طریق تضمین‌های متقابل برای حمایت از منافع اقلیت‌ها و یا از طریق ایجاد عرصه‌های حفاظت شده از تصمیمات مستقلی که مداخله حکومت در آنها ممنوع است (آزادی گفتار، مطبوعات، گردهم‌آیی، عرضحال دادن و...) کنترل شوند.» (ص ۱۰۳)

یکی دیگر از حوزه‌هایی که می‌تواند مورد توجه پژوهشگران مطالعات تطبیقی باشد، انتخاب نخبگان سیاستگذار و ساختارهای گزینش کارگزاران است. انواع متفاوتی از ساختارها وجود دارد. در ساختار ریاستی مانند آمریکا و فرانسه احزاب نامزدهای انتخاباتی را تعیین می‌کنند و رای دهندگان از میان آنها دست به انتخاب می‌زنند. اما در شکل پارلمانی، عالی‌ترین مقام اجرایی توسط احزاب انتخاب می‌شود و قدرت هر حزب در مجلس منوط به آراء مردم است. اگر حزبی دارای اکثریت نباشد مجبور به ائتلاف با سایر احزاب خواهد بود. به هر حال پس از آنکه نخبگان و کارگزاران با ساختارها و کارکردهای متفاوت انتخاب شدند نیاز به کنترل دارند. اما شیوه‌ی این کنترل‌ها نیز متفاوت است.

در امپراتوری‌ها یا دیکتاتوری‌های اقتدارگرا، تشویق نورچشمی‌ها و مجازات خائنین و مخالفین از جمله راهکارهای کنترل کارگزاران می‌باشد. در عوض در نظام‌های دموکراتیک برای کنترل عملکرد مقام‌های حکومتی از ابزار انتخابات استفاده می‌شود. نخبگان حکومتی برای آنکه در دور بعدی انتخابات مقام‌های خود را حفظ کنند سعی می‌کنند پاسخگوی تقاضاهای رای دهندگان باشند. اما به جز این ابزار، سازوکارهایی مانند اعتماد اکثریت پارلمان در نظام‌های پارلمانی و تأیید دیوان عالی در نظام‌های همچون ایالات متحده نیز کنترل‌کننده می‌باشند.

به هر حال هم نظام‌های دموکراتیک و هم نظام‌های اقتدارگر دارای ساختارهایی برای کنترل هستند اما کارکرد این ساختارها با هم متفاوت است.

فصل چهارم از کتاب، متغیر گروه‌های نفوذ و تصریح منافع را مورد طرح و بررسی قرار می‌دهد. گروه‌های نفوذ براساس عضویت در قبیله، نژاد، خاستگاه ملی، مذهب و مسائل سیاستگذاری سازمان یافته‌اند. در جوامع امروزی با صنعتی شدن جوامع و گسترده‌تر شدن دامنه فعالیت‌های حکومت بر تعداد و تنوع گروه‌های نفوذ افزوده شده است. به صورتی که از لحاظ ساختار، شیوه‌ی عمل، منابع مالی و پایگاه حمایتی قابل تقسیم‌بندی هستند. گروه‌های نفوذ می‌توانند به صورت فردی عمل کنند. اما معمولاً نفوذها به صورت گروهی انجام می‌گیرد. گروه‌های نفوذ بی‌هنجار، تقریباً خودانگیخته هستند. وقتی افراد بسیاری در معرض ناکامی قرار می‌گیرند و به ناگاه و به صورت غیر رسمی و بدون سازماندهی یا برنامه‌ریزی قبلی تشکیل می‌شوند، گروه‌های نفوذ بی‌هنجار را تشکیل می‌دهند. گروه‌های بی‌انجمن نیز همانند گروه‌های بی‌هنجار اما با منافع مشترک قومی، منطقه‌ای، مذهبی، حرفه‌ای و خویشاوندی پایداری تشکیل می‌شوند و دوام بیشتری می‌آورند. اما گروه‌های نهادینه دارای نفوذ بیشتری هستند و بر احزاب سیاسی، شرکت‌های تجاری، مجالس قانونگذاری، ارتش‌ها، نهادهای مذهبی و دیوانسالاری‌ها تأثیر می‌گذارند. گروه‌های انجمنی شامل اتحادیه‌های کارگری، اتاق‌های بازرگانی و اتحادیه‌های تولیدکنندگان، انجمن‌های قومی، مذهبی و مدنی هستند. «پایگاه تشکیل‌دهنده این گروه‌ها موجب برتری آنها بر گروه‌های بی‌انجمن می‌گردد و جامعه غالباً تاکتیک‌های آنها را مشروع می‌داند.» (ص ۱۲۶)

این گروه‌های نفوذ معمولاً با هم در ارتباط‌اند. تفاوت‌های موجود از لحاظ انواع ارتباطات، اجازه می‌دهد تا از نظام‌های مختلف گروه‌های نفوذ در جوامع امروزی سخن بگوییم. اما نکته بنیادین برای این گروه‌ها دسترسی به سیاستگذاران است. آنها از لحاظ تاکتیک‌هایی که برای این دسترسی انتخاب می‌کنند با یکدیگر تفاوت دارند. در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان این تاکتیک‌ها را به مجاری مشروع یا قانونی و مجاری نامشروع و فهرامیز تقسیم کرد.

از جمله مجاری مشروع می‌توان به ارتباطات شخصی، رسانه‌های جمعی، احزاب سیاسی، مجالس قانونگذاری و دیوانسالاری‌های دولتی اشاره کرد. شورش، اعتصابات، کارشکنی‌ها و سرانجام تروریسم از مجاری نامشروع برای گروه‌های نفوذ است. در انتهای این مبحث مولفین کتاب ادعان داشته‌اند که فرآیندهای جدید در اروپای غربی خواهان سازمان‌های سیال‌تر و پویاتری هستند که رهبری آنها پیوسته در تغییر باشد و اعضا بتوانند وارد و خارج شوند تا خطر دیوانسالاری متمرکز کاهش یابد. ایجاد تغییرات غیرقابل اجتناب به نظر می‌رسد.

فصل ششم تألیف منافع را از منظر احزاب سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. ابتدا عنوان می‌کند که تألیف منافع فعالیت است که در طی آن خواست‌های افراد و گروه‌ها در قالب پیشنهادها مهم برای سیاستگذاری یک کاسه می‌شود. احزاب سیاسی در رویکرد ساختاری - کارکردی می‌توانند کار ویژه‌های متفاوت از جمله تألیف منافع را به انجام برسانند. در ساختارهای گوناگونی هم می‌توانند کار ویژه تألیف منافع را به انجام برسانند. در این بخش با کمک نمودارهای متفاوت نظام‌های متفاوت حزبی و ساختارهای گوناگون تألیف منافع در کشورهای متفاوت مورد مقایسه و تحلیل قرار می‌گیرند. نقش احزاب در نظام رقابت‌آمیز حزبی و نظام‌های اقتدارگرای حزبی در زمینه تألیف منافع با هم متفاوت است. نظام‌های رقابت‌آمیز حزبی طبق یک طبقه‌بندی خود به دو نوع نظام‌های اکثریت‌سالار و چند حزبی تقسیم می‌شوند و هر کدام از این دو نوع نیز خود می‌توانند منازعه‌گرا، مصالحه‌گرا و یا وفاق‌گرا باشند. بالا بودن تعداد احزاب به خودی خود موجب بی‌ثباتی نمی‌گردد. این میزان آشتی‌پذیری یا قطب‌بندی میان احزاب است که از اهمیت بیشتری برخوردار

است.

نظام‌های اقتدارگرایی حزبی خود به احزاب حاکم انحصارطلب و احزاب حاکم فراگیر تقسیم می‌شوند؛ در اولی حزب می‌کوشد تا در اکثر ساختارهای اجتماعی رخنه کند و آنها را به نفع خود بسیج کند. اما در دومی استقلال عمل گروه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به رسمیت شناخته می‌شود و به جای رخنه کردن به درون آنها، سعی می‌کند تا آنها را به خود جذب کند و یا به چانه‌زنی با آنها می‌پردازد.

به هر حال برای فرایند تألیف منافع گرایش‌های متفاوتی وجود دارد که می‌توان آنها را به چهار دسته گرایش دموکراتیکه اقتدار طلبانه، نظامی و سنتی تقسیم کرد. نمودارهایی در کتاب وجود دارد که توزیع این گرایش‌ها در دنیای امروزی نمایش می‌دهد.

اما آنچه که ضرورت وجودی این فصل را بیان می‌کند در انتها آمده است: تألیف منافع، خواسته‌ها و تقاضاهای شهروندان را به سیاست‌های جایگزین تبدیل می‌کند. نقش احزاب در این میانه نسبت به نظام‌های گوناگون متفاوت است. یافتن این تفاوت‌ها بخشی از مطالعات تطبیقی است.

فصل هفتم کتاب به بحث سیاست‌گذاری و ساختارهای حکومتی مؤثر بر آن می‌پردازد. در واقع محور فرایند سیاسی، سیاست‌گذاری است. ساختارهای دولتی در سیاست‌گذاری نقشی بنیادین دارند. چرا که تمامی تقاضاها و خواسته‌ها زمانی جنبه‌ی عملی به خود می‌گیرند که توسط نهادهای سیاست‌گذار به صورت قانون در آیند. اما این ساختارها کدام‌اند. در نخستین مورد می‌توان به قوانین اساسی اشاره کرد. در اغلب موارد قوانین اساسی زمانی شکل می‌گیرند که نوعی گسست خشونت‌بار با گذشته به وجود آمده باشد. بنابراین بنا به شرایط درونی و بیرونی هر کشور این قوانین متفاوت می‌شوند. این تفاوت‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

۱. توزیع جغرافیایی اختیارات ۲. تفکیک ساختاری اختیارات ۳. محدودیت‌های موجود بر قدرت حکومت.

به لحاظ توزیع جغرافیایی قدرت، می‌توان به نظام‌های کنفدرال، فدرال و بسیط اشاره داشت. تفکیک ساختاری اختیارات هم به ریاستی، تملیکی، پارلمانی و اقتدارگرایانه تقسیم شده است. اما محدودیت‌های قضایی برای اختیارات حکومت هم می‌تواند معیار جالبی برای طبقه‌بندی باشد. برخلاف رژیم‌های اقتدارگرا، ویژگی رژیم‌های پارلمانی، ریاستی و پارلمانی ریاستی وجود نوعی محدودیت قانونی یا عرفی برای اقتدار حکومت است.

گذشته از قانون اساسی، از جمله ساختارهای حکومتی می‌توان به مجالس قانونگذاری اشاره کرد. میزان قدرت آن در سیاست‌گذاری از کشوری به کشور دیگر و از یک موضوع به موضوع دیگر تفاوت می‌کند. اما مجالس از نظر الگوهای سازمانی، اختیارات و کار ویژه‌هایشان با هم تفاوت دارند. همچنین از نظر سازمان داخلی نیز متشابه نیستند. دو نوع سازمان داخلی را در مجالس می‌توان تشخیص داد. سازمان حزبی و سازمان رسمی (شامل هیئت رئیسه، کمیته‌ها و...).

اما به جز قوه مقننه، قوه مجریه نیز در سیاست‌گذاری‌ها دارای نقش پراهمیتی است. هر چند که مجریان سیاسی تنها در صورتی مؤثر هستند که در تصویب و اجرای قوانین و مقررات از اختیارات واقعی برخوردار باشند در غیر این صورت تنها به صورت تشریفاتی عمل می‌کنند. به هر حال قوه مجریه کانون رهبری نظام سیاسی و مهم‌ترین ساختار سیاست‌گذاری است. از جمله دیگر ساختارهای مؤثر در سیاست‌گذاری دیوانسالاری‌ها هستند که کار ویژه نیز اجرای قوانین و مقررات را بر عهده دارند. سیاست‌ها تا زمانی که اجرا نشوند تنها مکتوباتی بی‌نمر هستند. دیوانسالاری‌ها علاوه بر وظیفه اجرای سیاست‌ها بر فرایندهای سیاست‌گذاری نفوذ چشمگیری دارند. زیرا در زمینه تصریح و تألیف منافع در

ارتباط با گروه‌های نفوذ از قدرت و قدمتی زیاد برخوردارند. کنترل دیوانسالاری‌ها از جمله موارد مشکل‌زا است. این کنترل‌ها می‌تواند رسمی یا غیررسمی، بیرونی یا درونی باشد نموداری که در صفحات پایانی این بخش رسم شده است به روشنی انواع کنترل‌ها را مطرح کرده است.

و سرانجام فصل هشتم که فصل پایانی کتاب است به مبحث سیاست عمومی می‌پردازد. امروزه بررسی سیاست‌های عمومی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در این فصل سیاست‌های عمومی کشورها بر اساس برون‌دادهای آنها مورد مقایسه قرار گرفته است. از جمله این برون‌دادها می‌توان به عملکرد استخراجی، فعالیت توزیعی، تنظیم رفتار انسان‌ها و عملکرد نمادین اشاره کرد. عملکرد استخراجی مربوط به منابع از جمله پول، کالا، اشخاص و خدمات از محیط داخلی و بین‌المللی است. اما عملکرد توزیعی تقسیم همین منابع توسط سازمان‌های دولتی در میان افراد و گروه‌های اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهد و نمودارهایی را برای مقایسه کشورهای مختلف به دست می‌دهد. چگونگی کنترل دولت بر رفتار افراد و گروه‌های اجتماعی را عملکرد تنظیمی می‌گویند. که می‌تواند همراه با اجبار قانونی یا تهدید و یا ترغیب و مشوق‌های مادی و معنوی باشد. هر نظام سیاسی می‌تواند متناسب با ویژگی‌های خود روش تنظیمی خود را شکل دهد. عملکرد نمادین «استفاده‌ی رهبران از سخنرانی‌های سیاسی، تعطیلات، مراسم، بناهای یادبود و پیکره‌های عمومی و نظایر آن را گویند.» (ص ۲۲۶)

نقد و بررسی

نثر ساده و البته شیوایی ترجمه‌ی کتاب توانسته است مباحث پیچیده و تا حدودی پوزیتیویستی کتاب را به مباحثی خواندنی برای خواننده‌ی مشتاق این گونه مطالب تبدیل کند. به خصوص آنکه سیاست تطبیقی هنوز - علی‌رغم چندین اثر مفید و متأسفانه انگشت شمار - همچون صحنه‌ی ناآشنا برای قشر تحصیلکرده ما باقی مانده است. لذا ترجمه چنین کتاب‌هایی می‌تواند چشم‌اندازهای جدیدی را پیش روی پژوهشگران باز کند.

کتاب حاضر بخصوص از بخش دوم به بعد که بخش اعظم کتاب را نیز به خود اختصاص می‌دهد توانسته است در مسیری روشن، معیارهای مقایسه را در نظام‌های سیاسی گوناگون برای خواننده بازگشایی کند. گویی همواره می‌خواهد راه‌های بسیار متنوع تحقیق را که می‌تواند پیش‌روی پژوهشگران باشد آشکار سازد. به واقع نویسندگان اثر که از مطلعین نام آشنای این گونه مباحث هستند، در سیری منطقی و به صورتی ریز و جزء به جزء مؤلفه‌ها و معیارهای مقایسه را مطرح می‌کنند. حتی تا حد امکان هر کدام از این معیارها را - هرچند بنا به فراوان بودن این معیارها به طور خلاصه - در مورد کشورها و نظام‌های سیاسی گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهند و در این راستا آمارها و جداول راهگشایی را نیز ارائه می‌دارند. آنها کوشیده‌اند تا با وضع مفاهیم جدید و روشی متفاوت از یکسونگری و اثبات‌گرایی روش‌های رفتاری فراتر روند اما آیا آنها موفق شده‌اند؟

باید بگوییم که حداقل در برخی زمینه‌ها خیر. برای مثال مطالعات مقایسه‌ای حتی در رهیافت کارکردگرایی ساختاری با تمامی تلاش‌ها هنوز ماهیت توصیفی خود را حفظ کرده است. تحلیل چرایی تفاوت‌هایی که از فرایند مقایسه و تطبیق بر ما روشن می‌گردد، در حوزه مطالعات تطبیقی با اخذ چنین روشی قرار نمی‌گیرد. «از این رو این نتیجه‌گیری که این یا آن جامعه با نظام پدرسالاری شباهت دارد یا با نظام متجدد اقتدارگرا، چیزی در مورد پویایی سیاسی که ضامن توسعه باشد یا در مورد عواملی که نظام را به سطحی از نوگرایی می‌رسانند به ما نمی‌آموزد. بدین سان تحلیلی از دگرگونی

به نفع تهیه فهرستی از گونه‌شناسی که حالتی صرفاً توصیفی دارد. از اهداف خود دور می‌شود.»^۲

گذشته از اینها مدعای اصلی مبدعان این روش آن بود که می‌خواهند تک بعدی گرای رفتارگرایی را وانهند و روشی را اتخاذ کنند که نسبت به ارزش‌های غربی خنثی باشد و بتواند سایر نظام‌ها و فرهنگ‌ها را نیز تبیین کند؛ اما در عمل به سرانجامی نرسید، چرا که «اگر چه مفاهیم جدیدی برای توصیف

ساختارهای سیاسی به کار گرفته شد ولی حاصل کار چیزی جز پرتوی از سازمان‌ها و نهادهای غربی در قالب تفکیک قوا و یا بروز ساختارهای

زیربنایی جهت استقرار دموکراسی (همچون احزاب سیاسی، گروه‌های نفوذ و وسایل ارتباط جمعی) نبود» بنابراین همچنان ارزش‌ها، ساختارها و مفاهیم غربی به عنوان معیارهای مقایسه باقی می‌ماندند و مدعای روش آنها فعلیت کامل نیافت.

از سوی دیگر آلموند و پاول که از نویسندگان اصلی اثر فوق‌اند، با وضع مفاهیم جدید از جمله مفهوم «نظام سیاسی» - که به وضوح محور بحث‌های کتاب است - به جای دولت، ملت، دولت یا کشور ادعا می‌کردند که اصطلاح مذکور به محقق مطالعات تطبیقی اجازه می‌دهد که به مطالعه امور و فعالیت‌های سیاسی‌ای بپردازد که پیش از اینها خارج از حیطه‌ی مطالعات تطبیقی بوده است. زیرا که در الگوهای فکری پیشین مفاهیم دولت، ملت و کشور محل تبلور جریان رشد و فرهنگ غرب بوده است. اما با دقت در مباحث کتاب مشخص می‌شود که مفهوم نظام سیاسی جدید نیز همان ساختارها و عناصر دولت - ملت‌های غربی را داراست و چیزی بیرون از آنها نیست مباحثی همچون حضور سیاسی شهروندان، گزینش کارگزاران سیاسی، گروه‌های نفوذ، تألیف منافع و احزاب سیاسی و یا سیاست عمومی از عناصر هر دو مفهوم می‌باشند گویی تنها واژه‌ها تغییر کرده باشند.

اما از مناظر دیگری هم می‌توان مفهوم نظام‌های سیاسی را نقد نمود. به واقع در عصر حاضر هیچ اندیشمندی نمی‌تواند ادعا کند که نظام‌های سیاسی همان واحدهای یکپارچه‌ای هستند که تنها از عناصر حاکمیت، سرزمین و جمعیت تشکیل شده‌اند و حکومت در میان مرزهای تحت حاکمیت خود قادر به سیاست‌گذاری مبتنی بر عناصر و پدیده‌های حساب شده‌ی داخلی و خارجی است. کتاب «چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی» نیز در بخش اول خود به خوبی به این امر اشاره داشته است چنانکه با قرار دادن فصلی با عنوان محیط نظام سیاسی کوشش نموده است تا به مواردی که می‌تواند به صورت گوناگون سیاست‌گذاری و نتایج این سیاست‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهد اشاره کند. در واقع شکاف‌های اساسی که بر پیکره‌ی نظام‌های سیاسی به وجود آمده است و عمدتاً ناشی از انقلاب اطلاعاتی است، باعث شده که دیگر نتوان مطالعات تطبیقی را بر محور نظام‌های سیاسی قرار داد.

هر چند در درون کشورهای صنعتی و توسعه یافته نیز نابرابری اقتصادی وجود دارد اما با توجه به آمارها و جدول‌های بانک جهانی از مرحله‌ای از رشد اقتصادی به بعد معمولاً بین توسعه‌ی اقتصادی و برابری درآمدها همبستگی مثبتی وجود دارد

اما بر خلاف بخش نخست، بخش دوم با محور قرار دادن نظام سیاسی در سه سطح نظام، فرایند و سیاست‌گذاری، تمامی مؤلفه‌های خود را در این حیطه محصور نموده است. هر چند که به نظر می‌رسد به علت آنکه کتاب حاضر بخشی از یک کتاب حجیم‌تر است، حلقه‌ی اتصال بخش‌ها مفقود شده باشد اما به زعم ما این مشکل روش ساختاری - کارکردی است. به عنوان مثال سطح سیاست‌گذاری که شامل برون‌دهای یک نظام سیاسی و نیز محصولات نهایی فرایند سیاسی است، امروزه آنقدر متأثر از فضای بین‌الملل و تعاملات آشکار و نهان ما بین محیط درونی و بیرونی است که گاهی نتایج متفاوت با تصمیمات اخذ شده به دست می‌آید.

اکنون دیگر نمی‌توان همچون مدل آلموند و پاول محیط خارجی و داخلی مشخصی را فرض کرد و مرزی آشکار را برای آنها فرض کرد. محیط نظام سیاسی به همراه خود نظام‌های سیاسی چنان سیال و مواج شده‌اند که گاه تشخیص محیط خارجی از داخلی مشکل می‌شود. فردی را در نظر بگیرید که در اتاق کوچک خود پشت کامپیوتر شخصی خود نشسته است، او می‌تواند در سریع‌ترین زمان و بدون مداخله قدرت حکومتی با اقصی نقاط جهان تماس گرفته و مبادله اقتصادی یا فرهنگی و یا حتی سیاسی ایجاد کند. به راستی چنین موقعیت‌هایی جزو محیط داخلی‌اند و یا خارجی؟ و در فرایند سیاست‌گذاری مورد نظر آلموند و پاول، این گونه پدیده‌ها چگونه تحلیل می‌شوند. نظام‌های سیاسی امروزه به سمت نوع جدیدی از دولت‌ها می‌روند. ناتو و جامعه اروپا مواردی از آنها هستند. شرکت‌های چند ملیتی نمونه‌های خوبی از نفوذ فرا ملی در دولت‌ها هستند. اگر چه می‌توان مثال‌های دیگری را نیز ذکر کرد. از جمله «رشد ارتباطات فرا ملی و نظام‌های ارتباطی بویژه اینترنت، نظام‌های بانکداری و مالی جهانی، علاقه به فرا ملی‌گرایی مشهود در جنبش‌های محیط‌گرای و فمینیستی، تروریسم فرا ملی و اهمیت فزاینده فرهنگ‌های فرا ملی مانند فرهنگ‌های جوانان، مردان همجنس‌باز و فمینیست‌ها، پان ناسیونالیست‌ها و پان مذهبی‌ها»^۳ به راستی در مطالعات تطبیقی موارد فوق در کجا قرار دارند و در حیطه‌ی نظام‌های سیاسی چگونه می‌توان آنها را تحلیل کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم بروش، انتشارات صراط. ۱۳۳۳. ص ۴۵
۲. ژان بلاندل، حکومت مقایسه‌ای، ترجمه علی مرشدی‌زاد. انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ص ۲۲

۳. برتران بدیخ. توسعه سیاسی. ترجمه احمد نقیب‌زاده. نشر قومس. ص ۵۷

۴. سید حسین سیف‌زاده. نوسازی و دگرگونی سیاسی. نشر قومس. ۱۳۳۳. ص ۸۱-۸۲

۵. جان آر - گیببیز و بوریمر، سیاست پست‌مدرنیته. ترجمه منصور انصاری. گام نو. ص ۱۵۹